

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

محمد شریف منصور

۲۶ جون ۲۰۲۲



شریف منصور

جنگ نهروان:

این جنگ در دوران خلافت حضرت علی (رض) میان ایشان و گروه تندرو و تازه تشکیل «خوارج» رخ داد. محل وقوع این جنگ رودی به نام «نهروان» در چهار فرسنگی بغداد بود. [۱] حضرت علی در این جنگ سپاه خوارج را تار و مار کرد به گونه ای که به استثنای چند نفر مابقی خوارج همه کشته و زخمی شدند. خوارج در ابتداء جزء پیروان و یاران حضرت علی به شمار می رفتند اما در هنگام جنگ «صفین» (جنگی که بین حضرت علی و مردم شام به رهبری حضرت معاویه رخ داد) که حضرت علی به خاطر پافشاری یارانش قضیه حکمیت را پذیرفت خوارج از ایشان رو گرداندند و حضرت علی و یارانش را به ارتداد متهم کردند. [۲] حضرت علی به خوارج نامه نوشت و از آنها خواست که مجدداً به او بپیوندند:

بسم الله الرحمن الرحيم

از بنده خدا، علی، امیر مؤمنان به زید بن حصین و عبدالله بن وهب و کسانی که با آنها هستند. اما بعد، این دو مرد که به حکم شان رضایت دادیم مخالفت کتاب خدا کردند و بدون هدایت خدا تابع هوس های خویش شدند و مطابق سنت عمل نکردند و حکم قرآن را روان نکردند و خدا و پیامبر و مؤمنان از آن ها بیزار هستند. وقتی این نامه من به شما رسید بیائید که ما سوی دشمن خویش و دشمن شما می رویم و بر همان کاریم که نخستین بار بوده ایم. [۳]

اما خوارج درخواست آن حضرت را نپذیرفتند و پاسخ دادند:

اما بعد، تو به خاطر پروردگارت خشم نیاورده ای بلکه به خاطر خودت خشم آورده ای. اگر به کفر خوشتن شهادت دهی و به توبه گرائی در کار میان خودمان و تو بنگریم و گر نه منصفانه به تو اعلام جنگ می کنیم که خدا خیانت کاران را دوست ندارد. [۴]

با وجود آن حضرت علی تصمیم گرفت که ابتداء به جنگ مردم شام برود و پس از پیروزی بر آنان بازگردد و با خوارج که هنوز خیلی نیرومند نشده بودند روبه رو شود، این بود که مشغول بسیج نیرو برای جنگ با سپاه شام شد اما پیش از آن، اتفاقی افتاد که حضرت علی را ناگزیر کرد که خوارج را در هم بکوبد. جریان از این قرار بود که خوارج وارد دهکده ای شدند و در آنجا با یکی از اصحاب پیامبر (ص) به نام عبدالله بن خباب (رض) روبه رو شدند، حضرت عبدالله از خوارج بیمناک شده بود و آنها از او خواستند که بیمی به دل راه ندهد و سپس از او پرسیدند: تو عبدالله پسر خبابی که یار پیامبر خدا بوده ای؟ عبدالله گفت: آری! خوارج گفتند: شنیده ای که پدرت از پیامبر خدای حدیثی بگوید درباره فتنه ای که هر که در اثنای آن نشسته باشد از ایستاده بهتر و هر که ایستاده باشد از رونده بهتر و رونده از دنده بهتر و (پیامبر) گوید که ای بنده خدای اگر در آن وقت بودی ای بنده خدای تو مقتول باشی. (حمید بن هلال راوی این سرگذشت می گوید: جز این ندانم که (پیامبر) فرموده بود ای بنده خدای قاتل مباشی.) عبدالله گفت: آری سپس خوارج عبدالله بن خباب را به کنار رود آب بردند و گردن او را زدند و شکم کنیز او را دریدند و جنین وی را درآوردند. خوارج در کنار رودی یکی از اصحاب پیامبر به نام عبدالله بن خباب را به همراه همسر باردارش دیدند و او را متوقف کردند و تهدید کنان از او خواستند که خودش را معرفی کند، او با ترس و لرز خودش را معرفی کرد آنها از او پرسیدند:

آیا از ما ترسیده ای؟ عبدالله پاسخ داد: بله، گفتند: «مترس» سپس از او خواستند تا حدیثی از رسول خدا برای شان روایت کند که پدرش خباب از پیامبر خدا شنیده بود، عبدالله گفت: پدرم از پیامبر اسلام روایت می کرد که گفت: فتنه ای خواهد بود که در اثنای آن دل مرد نیز بمیرد چنان که تنش می میرد، که به شب مؤمن باشد و بامداد کافر شود، و بامداد کافر باشد و به شب مؤمن شود، خوارج گفتند: ما همین حدیث را می پرسیدیم، سپس از او پرسیدند: در باره ابوبکر (رض) و عمر (رض) چه می گوئی؟

عبدالله بن خباب در مورد نیکی های آنان سخن گفت، سپس از او پرسیدند: در باره ابتداء و انتهای خلافت عثمان چه می گوئی؟ او پاسخ داد:

عثمان (رض) هم در ابتداء و هم در پایان بحق بود، بعد از آن پرسیدند:

در باره علی پیش از حکمیت و پس از آن چه می گوئی؟ گفت: او خدا را بهتر از شما می شناسد و در کار دینش محتاط تر است و بصیرت او از شما بیشتر است.

خوارج به او گفتند: تو پیروی هوس می کنی و اشخاص را به سبب نام های شان دوست داری نه اعمال شان. به خدا تو را به گونه ای خواهیم کشت که هیچ کس را نکشته باشیم.

آنگاه او را گرفتند و دست های او را بستند و همراه با همسر باردارش زیر نخل خرمائی بردند که خرمائی از آن نخل افتاده، یکی از خوارج خرما را برداشت و به دهان خود گذاشت، یکی دیگر از خوارج به او گفت: آن خرما را به ناروا خوردی و بهای آن را نپرداختی. شخصی که خرما را به دهان گذاشته بود آن را از دهان خارج کرد. در همین زمان خوک یکی از غیر مسلمانان از کنار او گذشت، شخص خارجی آن خوک را با شمشیر زد، بقیه خوارج به او گفتند: این کار تو تبااهی زمین است. آن خارجی هم به پیش صاحب خوک رفت و رضایت او را جلب کرد. عبدالله بن خباب پس از دیدن این رفتار خوارج، به آن ها گفت: اگر راست می گوئید (و تا این اندازه پرهیزگار هستید) از جانب شما نگرانی ندارم که مسلمانم و بدعتی در دین نیاورده ام و مرا امان داده اید و گفته اید «مترس»

اما خوارج به گفته های او اهمیتی ندادند و او را بر زمین نشانند و سر بریدند و سپس به طرف همسر او رفتند، همسر او به خوارج گفت: من یک زن هستم، مگر از خدا نمی ترسید؟ اما خوارج به گفته های او هم اعتناء نکردند و شکمش

را دریدند و چهار زن دیگر را هم کشتند. خبر این فجایع به حضرت علی و پیروان او رسید. حضرت علی حارث بن مره عبدی را فرستاد تا در مورد این موضوع تحقیق کند. خوارج فرستاده او را هم کشتند. پس از آن پیروان حضرت علی از او خواستند که ابتداء خوارج را از میان بردارند و بعد به جنگ مردم شام بروند. حضرت علی هم پذیرفت و به سوی خوارج لشکر کشید و در عین حال فرستاده ای به پیش خوارج فرستاد و از آن ها خواست که قاتلان عبدالله بن خباب و بیگناهان دیگری را که کشته شده اند، تسلیم کنند تا کار به جنگ نکشد و دیگر مسلمانان هم از آنان خواستند که دیه کشته شدگان را بپردازند اما خوارج نپذیرفتند. و پاسخ دادند که همگی ما قاتلان آنها هستیم و همه ما خون شما و آنها را حلال می دانیم.

حضرت علی در نهروان برای اتمام حجت با خوارج آنها را اندرز داد اما آنها سخنان او را نپذیرفتند و بر جنگ پافشاری کردند. حضرت علی سپاهیانش را مرتب کرد و پرچی هم به نام پرچم امان برافراشت و پرچمدار او ابو ایوب به خوارج گفت که هر کس از شما که کسی را نکشته باشد و راه کسی را نبسته باشد و به زیر این پرچم بیاید و یا به سوی کوفه و یا مداین برود در امان است.

کم کم تزلزلی در سپاه خوارج ایجاد شد و یکی از سردمداران آنها به نام قروه بن نوفل اشجعی دچار تردید شد و گفت: به خدا نمی دانم که برای چه با علی می جنگیم؟ بهترست که بروم و در مورد نبرد با او و یا پیروی از او آگاهی بیابم (و بعد اقدام کنم). و با پانصد سوارش از آنجا رفت. دسته دیگری از خوارج هم سپاه را ترک کردند و به کوفه رفتند. حدود صد تن از آنها هم به سپاه حضرت علی پیوستند و الباقی آنها که دو هزار و هشتصد نفر بودند جنگ با حضرت علی را شروع کردند و در اندک زمانی به سختی شکست خوردند و به استثنای چهارصد نفر از آنها که زخمی شدند و تعداد انگشت شماری که از آن مهلکه سالم بیرون آمدند دیگران همه به قتل رسیدند. تلفات یاران حضرت علی هم حدود هفت نفر بود. [۵]

منابع:

- ۱_ مسالک و ممالک، ابواسحاق ابراهیم استخری، به اهتمام ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۸۶
- ۲_ بیان الادیان، فقیه بلخی، به تصحیح محمد تقی دانش پژوه، ص ۷۵ تا ۸۰
- ۳_ تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، مترجم ابوالقاسم پاینده، ج ۶، ص ۲۶۰۰
- ۴_ همان، ص ۲۶۰۰_ ۲۶۰۱
- ۵_ همان، ۲۶۰۴_ ۲۶۱۵